

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سایت پولیتستروم
برگردان: آمادور نویدی
۲۴ می ۲۰۲۲

سرشت طبقاتی فاشیسم (۱)



فهرست:

۱. چه زمانی و چگونه سرمایه‌داری به فاشیسم تبدیل می‌شود؟
 ۲. چه تفاوت کیفی بین دوره شکل‌گیری فاشیسم (فاشیزاسیون) و فاشیسم وجود دارد؟ این تفاوت چگونه به وجود می‌آید؟
 ۳. چگونه فاشیسم موفق می‌شود و ما چگونه می‌توانیم مانع از آن شویم؟
- مؤرخان بورژوائی و مبلغان آن‌ها جهت اسطوره‌سازی فاشیسم، هر مسیر ممکن و قابل‌تصور را بپیموده‌اند، تا از تعریف معناداری که بتواند منافع آن‌ها را به خطر بیندازد، پرهیز کنند. آن‌ها با تکذیب هر رویکرد طبقاتی، پیشینه اجتماعی و اقتصادی فاشیسم را نادیده می‌گیرند. آن‌ها با خودداری از اهداف تاریخی، به عناصر ریز ایدئولوژی‌های تاریخی فاشیست مراجعه می‌کنند، و هر فلسفه‌ای را که دوست دارند ماهیت فاشیسم بنامند، از درون این خورجین ایده‌ها، گردآوری می‌کنند.

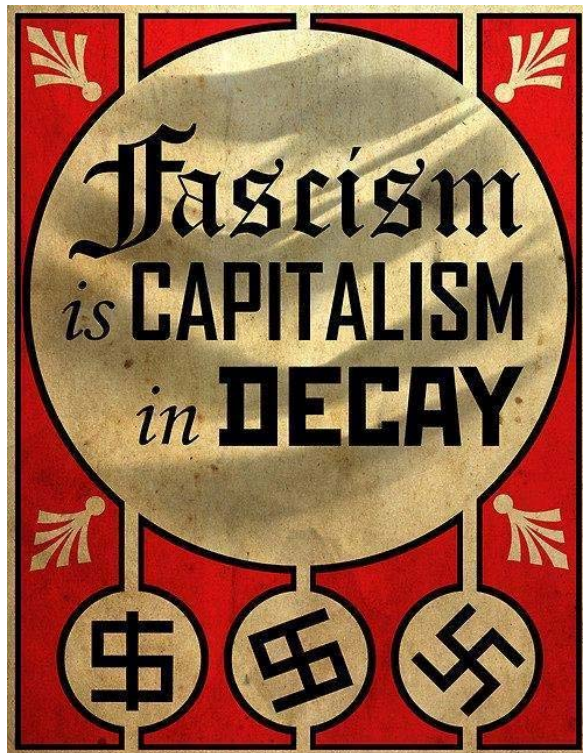
راجر گزیفین یک کارشناس تاریخ فاشیست است که اغلب به آن اشاره می‌شود، کسی که بصیرت ماهرانه خودش را که فاشیسم اساساً تلاشی جهت «تغییر شکل» (یا، تولد دوباره) ملی برای حذف عناصر روبه زوال زندگی مدرن است، تئوریزه کرده است. پیش‌رفت فاشیسم، همان‌گونه که گزیفین آن را شرح می‌دهد، نظیر نوگرایی یا مدرنیسم فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی است.

استنتاج گزیفین از تجزیه و تحلیل پیچ‌های می‌آید که ایدئولوژی‌های فاشیست در مورد خودشان می‌گویند. کسانی که پروژه فاشیستی را قهرمانانه در حال غلبه علیه نظم جهانی کهنه به تصویر می‌کشند.

نویسندگانی مانند آندریاس آملند، امبرتو اکو و استانی جی. پابن، از نشانه‌های همانند گزیفین استفاده می‌کنند. آن‌ها سرشت اساسی فاشیسم را از نیات خودخوانده خودشان، زیبایی و لفاظی تهاجمی نتیجه‌گیری می‌کنند.

در برنامه آن‌ها، واقعیت سیاسی فاشیسم در نهایت با راهپیمایی‌های رقت‌انگیز همراه با مشعل، علائم شیطانی و تشویق‌های برتری‌گرایی مشخص می‌شود. این ایدئولوژی با اراده مردی قوی به نتیجه سیاسی رسیده است که تنها آرمانش پایه و اساس نظم جدید است.

این نوع از پژوهش از نظر معنا هیچ کیفیتی واقعی از فاشیسم را ارائه نمی‌دهد، نه منشأ، و نه ترکیب داخلی آن را روشن می‌کند. داستان آن‌ها لکه تاریخی جوامع سرمایه‌داری را که در مرحله اول منجر به صعود فاشیسم شد پنهان می‌کند! آن‌ها قصد دارند ثابت کنند که فاشیسم به نوعی در تضاد با جامعه سلامت لیبرال است که نویسندگان به آن تعلق دارند. برای آن‌ها، فاشیسم فقط به معنای طغیان بی‌خبری و ناراضی‌توده‌ئی است. این دیکتاتوری‌های توده‌پسند فقط یک تصادف ناگوار در تاریخ اند و اگر فقط «ما مردم» مراقب باشیم نباید مجدداً ظهور کنند.



گنورگی دیمیتروف با حرکت از هر تجزیه و تحلیل ایده آل، تعریف مارکسیستی بزرگی از فاشیسم به ما ارائه داد و آن چیزی نیست بجز:

«دیکتاتوری علنی تروریستی از ارتجاعی‌ترین، شوینیستی‌ترین، و امپریالیستی‌ترین عناصر سرمایه‌مالی ...»

فاشیسم نه قدرتیست که بالای طبقات ایستاده، و نه دولت خرده‌بورژوازی یا لومین‌پرولتاریا بر سرمایه‌مالی.

فاشیسم خود قدرت سرمایه‌مالی است. فاشیسم یک سازمان انتقام‌جوی تروریستی علیه طبقه کارگر و بخش انقلابی دهقانی و روشن‌فکری است. فاشیسم در سیاست خارجی، وطن‌پرستی متعصب در وحشیانه‌ترین شکل آن‌ست، که نفرت حیوانی را علیه ملل دیگر تحریک می‌کند.»

فاشیسم اوج همه‌گرایش‌های ثابت سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی آن‌ست. این گرایش در هر کشور سرمایه‌داری با تعمیق بحران‌های آن، بارها به سوی فاشیسم رشد کرده است.

۱. چه زمانی و چگونه سرمایه‌داری به فاشیسم تبدیل می‌شود؟

شکل‌گیری دوران سرمایه‌داری از نظر اقتصادی با رقابت بازار آزاد مشخص شد و از نظر سیاسی با توسعه تاریخی پارلماناریسم توصیف گردید. از طریق مبارزهٔ دمکراتیک بین گروه‌های گوناگون مالکان ثروتمند، منافع مشترک آن‌ها هویدا گشت و در نتیجه به قانون تقدیس تبدیل شد. این نکات مشترک توافقات، که از موقعیت طبقاتی مشترک بر فراز طبقات تحت ستم ظهور می‌کند و آن‌ها را قادر می‌سازد تا گردهم آیند و یک سیاست دولتی مشترک را به انجام برسانند. این قوانین به وسیلهٔ کمیته‌ای مشترک از سرمایه‌داران حاکم، متحدان و نمایندگان آن‌ها، در خانه‌های آرام دمکراسی وضع شده‌اند که ما امروز به آن‌ها احترام می‌گذاریم.

گذار سرمایه‌داری به نقطهٔ اوج فاشیستی در زوال تدریجی این اصول بنیادی دمکراتیک نمایان می‌شود.

امپریالیسم، بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری، با موارد زیر مشخص می‌شود:

(۱) تمرکز سرمایه در دست‌های گروه‌های مالی انحصاری،

(۲) حذف رقابت در بازار آزاد،

(۳) تشدید مفراط تضادها بین کشورهای سرمایه‌داری.

این ویژگی‌ها، که به طور آخرالزمانی خصومت‌آمیز و جهان‌شمول هستند، آشکار می‌کنند که چرا امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری است.

در این مرحله است که فاشیزه شدن زندگی عمومی و سیاسی ظهور می‌کند. نقش نهادهای پارلمانی و دیگر سازمان‌های نماینده دمکراسی کاهش می‌یابد. حتی اسامی احزاب نیز ارجاع‌های توخالی نسبت به گذشتهٔ ایده‌آل است. برنامه‌های به اصطلاح رقابتی سیاسی به ظاهر اپوزسیون در عمل منعکس‌کنندهٔ یکدیگرند. اختلافات آن‌ها در زمینهٔ فرهنگی منحل می‌شود. بحث‌های رسمی سیاسی به صورتی کارتونی ساده شده و به انتشارات توجیهی جهت قدرت گستردهٔ اجرائی کاهش می‌یابد. تصرف قدرت توسط فاشیست‌ها حتی می‌تواند آشکارا با فراخوانی به دولتی موفق ابلاغ شود. عمل‌کردهای سازمان‌های نمایندگی مستقیماً به خود دستگاه‌های اجرائی می‌رسد، و با بزرگترین مراکز انحصاری سرمایه ادغام می‌شود. این قدرت‌ها هستند که سیاست عمومی را اداره می‌کنند.

بنابراین، دستگاه دولتی فرصت‌های بی‌سابقهٔ اهداء شده جهت سرکوب بیش‌تر طبقات استثمارشده است. این قدرت بیش‌تر به منافع بزرگ‌ترین انحصارات خدمت‌بهتری ارائه می‌دهد، خصوصاً در طول بحران‌های اقتصادی، زمانی‌که چنین اقدام مهم سیاسی بیش‌تر از هر چیزی مورد نیازست. موانع مادی روشن بین انحصار کورپوراتی (شرکت‌های بزرگ) و دولت شروع به محو شدن می‌کنند، برای این‌که خود انحصارات نه تنها وظایف اقتصادی، تنظیم‌کننده و نظارتی، بلکه سیاست خارجی را نیز دیکته می‌کنند. دلبستگی به کسب سود بیش‌تر منجر به تشدید تضادها بین رقابتی بین المللی می‌شود.

علاوه بر مهار و تضعیف قدرت‌های نمایندگی و گسترش انحصار دولتی و کورپوراتی در امور مالی صنعتی، توسعه فاشیسم با تقویت قدرت نهادهای سرکوب مشخص می‌شود. جهت سرکوب بیان و نارضایتی‌های خطرناک پرولتاریا و خرده‌بورژوازی که توسط بیزنس‌های بزرگ نامحدود غارت شده‌اند، سیستمی مملو از پولیس نظامی شده گردهم جمع شده‌اند.

نیروهای بورژوائی که به دنبال حذف نارضایتی‌های کارگران از شرایط زندگی خودشان هستند، جهت تحریک احساسات مشترک «منافع ملی» کار می‌کنند. این تقلیدی ساختگی از یک هدف مشترک واقعی است، مانند وحدت نژادی، که از پیوند اجتماعی تقلید می‌کند تا فقراء را به ثروتمندان وصل کند. این حقیقت دارد که جنگ‌های

پیروزمندانه، به نفع هردو، خدمتکار و ارباب است، حتی اگر در موقعیت نابرابر باشند، اما لفاظی‌های ناسیونالیستی در سیاست، نشان‌گر نیاز (سرمایه دار) به همکاری بین طبقات جهت حفظ وحدت سیاسی در موقعیت خطرناک می‌باشد. یکی از عناصر حیاتی پروژه فاشیسم جهت انسجام اجتماعی، میلیتاریزه کردن اقتصاد و زندگی عمومی است. این امر در ظاهر جهت آمادگی برای جنگ انجام می‌گیرد. این جنگ‌ها اغلب هم‌زمان در درون کشور، علیه گروه‌های نژادی یا سیاسی معین، و بدون آن صورت می‌پذیرند. یک سرمایه داری در شرف مرگ، همه مشکلاتش را با جنگ‌های پیروزمندانه حل می‌کند.

بنابراین، فاشیزاسیون تمایل جهانی جامعه سرمایه داری انحصاری‌ست. توسعه این تمایل ماهیتاً در هر رژیم امپریالیستی مبنی بر مالکیت خصوصی پدیدار می‌شود. هرکشوری را که ما در جهان بررسی کنیم، می‌توانیم فاشیزاسیون را در مراحل مختلف توسعه آن ببینیم.

در هر جایی که نمایندگی دمکراسی کارائی حاکمیت خود را از دست می‌دهد، میلیتاریسم فراگیر حکم‌فرما می‌شود، استعمار فراینده ای از جمعیت کارگر وجود دارد و جهت سرکوب مخالفان، یک‌جانبه‌گرایی در قدرت پولیس تقویت می‌شود و همه این‌ها پروسه عینی در سازمان‌دهی اجتماعی شرایط مادی است که منشأ آن روابط اقتصادی سرمایه داری است.

برگردانده شده از:

The Class Nature of Fascism

[/https://us.politsturm.com/the-class-nature-of-fascism](https://us.politsturm.com/the-class-nature-of-fascism)